




داستان پیدایش صندوق

ابراهیم محسنی 

چندسالی از پایان جنگ خانمان‌سوز تحمیلی عراق علیه ایران گذشته بود. رزمندگان و خانواده‌های شهیدِ بازمانده از جنگ، آهسته‌آهسته به زندگی عادی خود بازمی‌گشتند. توقف در مصایب و زخم‌های حاصل از جنگ، آنان را از زندگی روزمره بازمی‌داشت. به قول معروف، زنده زندگی می‌خواست. این دسته از اقشار که تمام زندگی‌شان را برای جنگ گذاشته بودند، عمدتاً از اقشار متوسط جامعه بودند که با بلندشدن صدای طبل جنگ، همه‌چیز خود را ول کردند و برای دفاع از میهن و خاک کشور خود به جبهه‌ها شتافتند و حالا بازگشته بودند برای ادامهٔ زندگی.

حمایت از این اقشار فداکار که برای ادامهٔ زندگی در جامعهٔ ملتهب و اقتصاد آسیب‌دیده که بیش‌ترشان از مال و منال چندانی هم برخوردار نبودند، از دین‌ها و بدهکاری‌هایی بود که مسئولان جامعه بر گردن خود احساس می‌کردند. پیش‌ترها به فرمان امام‌خمینی دستگاهی به نام بنیاد شهید در زمان جنگ برای حمایت و ارائهٔ خدمات ویژه به این اقشار تأسیس شده بود. طبیعی بود که بعد از جنگ که شرایط به‌مراتب بدتر از دوران جنگ بر اقتصاد کشور حاکم شده بود، بنیاد شهید هم آن‌طور که باید و شاید نمی‌توانست از عهدهٔ نیازهای روزافزون آن‌ها برآید؛ بنابراین رؤسای بنیاد شهید با الهام از سنت‌ها و سفارش‌های دینی، به فکر افتادند که با دادن وام‌های قرض‌الحسنه، به کمک خانواده‌های شهید و جانباز بشتابند. این فکر، چهارسال بعد از جنگ، آهسته‌آهسته با پایه‌گذاری یک صندوق قوت گرفت که کارش دادن وام - آن هم به شکل قرض‌الحسنه به خانواده‌ها - بود. خوبی این کار، قرض‌الحسنه‌بودن آن بود، یعنی

وام بدون بهره. این وام این قدر نبود که به زندگی آن‌ها رونق بدهد، ولی در شرایط بعد از جنگ، کمک‌حال بود.

تأمین لوازم خانگی که در زندگی بعد از جنگ جا باز می‌کرد و جزو نیازهای دختران و پسران دم‌بخت که پدرانشان از تمکن مالی چندانی برخوردار نبودند و نیازهای اساسی از این دست، باعث شد که متقاضیان صندوق روزبه‌روز بیش‌تر شوند و این در حالی بود که مبلغی که برای تأسیس صندوق آورده بودند، کفاف پاسخگویی به این همه تقاضا را نمی‌داد.

کسانی که عهده‌دار گرداندن صندوق شده بودند، با تجربه‌ای که از مواجه‌شدن با این خانواده‌ها و مشکلات آن‌ها در طول دوران جنگ داشتند، تدبیرهای مختلفی باید برای ادارهٔ صندوق - که رفته‌رفته بزرگ‌تر می‌شد - می‌اندیشیدند: اول از همه، حفظ منابع و سرمایهٔ صندوق و افزایش آن بود، دوم، تضمین بازگشت وام‌هایی بود که میان خانواده‌ها توزیع شده بود و سوم، توان پاسخگویی به تقاضاهایی که مرتب در حال افزایش بود. گذشته از این‌ها، دینی بود که این خانواده‌ها بر گردن مسئولان داشتند و باعث شده بود که راه‌های متفاوتی تجربه کنند. بهترین راه برای جواب‌دادن به این تقاضاها، نظم‌دادن به این موضوع بود؛ چون مهم‌تر از همه، پای پول، آبرو و صیانت از خانواده‌هایی بود که دیگر روزبه‌روز بر تعدادشان افزوده می‌شد.

برای این که خانواده‌ها برای بازپرداخت اقساط وام‌ها دچار مشکل نشوند که دنبال ضامن بگردند و به این و آن گردن کج کنند، بهترین تدبیر، کم کردن قسط وام‌های پرداختی از محل حقوق مستمری بود که هرماه به حساب بانکی آن‌ها واریز می‌شد. با این تدبیر، هم اقساط به‌موقع به حساب وام آن‌ها منظور می‌شد و هم از جور کردن ضامن خلاص شده بودند. بالأخره تدبیر دیگری هم در این بین به کمک گردانندگان صندوق آمد و آن، گرفتن حق عضویت بود. حق عضویت به‌عنوان راه ورود به صندوق و در زمرهٔ وام‌گیرندگان تلقی می‌شد. به‌خاطر افزایش تعداد تقاضاها بود. این کار، هم به تقاضاها نظم می‌داد و هم بنیهٔ مالی صندوق را با افزایش تعداد تقاضاها، بیش‌تر و بیش‌تر می‌کرد. البته حق عضویت، مبلغی نبود که خانواده‌ها را دچار مشکل کند؛ چراکه این اقدام به مدیریت خرجکرد خانواده‌ها و در پس‌انداز و پرداخت قسط وام‌ها کمک شایانی می‌کرد؛ چون آن‌ها عمدتاً خانواده‌هایی بودند که در شهرهای دور و روستاها زندگی می‌کردند. از طرفی، به‌خاطر شرایط زندگیشان، افرادی بودند که توان مدیریت خرجکرد و پس‌انداز را هم چه‌بسا نداشتند، به‌ویژه آن‌ها که فرزندان باسواد یا نان‌آور خانواده‌شان را در جنگ از دست داده بودند و باید در این شرایط با دیگر فرزندان‌شان به زندگی ادامه می‌دادند.

در نظر گرفتن حق عضویت، باعث شده بود که به مرور با وجود افزایش تعداد اعضای صندوق به خاطر بالا رفتن سرمایه صندوق، امکان این که دوباره بتوانند وام بگیرند، فراهم شود؛ چراکه مشکلات آن‌ها تمامی نداشت؛ تأمین جهیزیه، خرج عروسی و پول پیش خانه و تهیه مسکن و دست‌وپا کردن مقدمات شغل و کسب‌وکار، روزبه‌روز هم بیشتر می‌شد و هم به خاطر تورم و گرانی، تهیه کردن آن مشکل‌تر. همه این کارها را صندوق باید انجام می‌داد. برای این که این کارها با مدیریت صحیح انجام شود و از طرفی اطمینان خانواده‌ها نیز حفظ و به آن افزوده شود، صندوق باید گسترش پیدا می‌کرد تا هم کارکنان پاسخگوی مراجعات خانواده‌ها باشند و هم کارها نظم و ترتیب پیدا کند. بنابراین، صندوق باید از متخصصان کمک می‌گرفت. چون پای پول در میان بود، بهترین کار این بود که از سازمانی کمک بگیرد که بر کارهای مالی نظارت می‌کند و می‌گوید چه بکنید و چه نکنید؛ یعنی از بانک مرکزی بخواهد که بر کارهای صندوق نظارت کند. بانک مرکزی از این درخواست استقبال کرد و با گرفتن ضمانت‌هایی که همه در بهبود کار صندوق سهیم بودند، صندوق را تحت نظارت خود درآورد. با این نظارت، خیال گردانندگان صندوق هم تاحدی راحت شد. بسیاری از حرف و سخن‌ها درباره گردانندگان و این که با این پول چه کار می‌کنند، به چه کسانی وام می‌دهند، به قوم و خویش خود وام می‌دهند و حرف‌هایی از این، تاحدی خاتمه داده شد؛ چراکه بانک مرکزی، صندوق را ملزم کرد که اساسنامه‌ای مناسب برای خانواده‌های تحت پوشش تنظیم کند. طبق این اساسنامه؛ مشروط وام‌دادن، نحوه نگهداری از سرمایه صندوق، سقف وام‌ها و از همه مهم‌تر، گردش پول‌هایی را که در صندوق در جریان بود، با شفافیت و روشنی شرح می‌داد و بازرس‌های بانک مرکزی کنترل می‌کردند. اگر بازرس‌ها در گزارش‌هایشان به موارد خلاف مقررات برمی‌خوردند، بلافاصله آن را گزارش می‌دادند و بانک مرکزی نیز اجازه پرداخت وام و فعالیت صندوق را نمی‌داد. صندوق که دیگر بعد از سال‌ها، هم اعضای فراوان و هم کارمندان بیشتری داشت، برای خودش کسی شده بود. رئیس و کارمند داشت، ساختمان در مرکز اصلی شهر قرار داشت و از همه مهم‌تر، برای این که بتواند تقاضای فردی را برآورده کند که در دورترین روستای کشور زندگی می‌کرد و امکان مراجعه به صندوق را نداشت، به تدبیرهای دیگر دست زد که بعدها به آن اشاره می‌کنیم. راستی، اسم این صندوق که سرگذشت آن را باهم تاحدی مرور کردیم، به احترام تمام کسانی که این مملکت مدیون جانفشانی آن‌هاست و روح آن‌ها ناظر، حاضر و مدد رساننده ما در مشکلات است، «شاهد» است.